

مروری بوضعیت مردم و قانون

قانون گریزی، علل و عوامل

بخش دوم و پایانی
پروین مؤمنی

قانون گریزی در جامعه مدنی اصولاً یک رفتار خود تخریبی است، زیرا فضای اخلاقی و اعتماد که وجود مدنی را مقدور می‌سازد، نابود می‌نماید و اگر این جامعه دینی باشد، توجیه فقدان فضای اخلاقی مشکل‌تر است.

در چگونه وضعیتی چنین رفتاری مخربی در جامعه فراگیر می‌شود؟ و چگونه می‌توان رفتار مردمی را که مرتکب جرم می‌شوند توضیح داد و یا یک الگوی رفتاری را در جامعه چنان شناسایی نمود که بتوان پیش‌بینی نمود، چگونه افرادی و در چه شرایطی مرتکب قانون شکنی می‌شوند؟

پاسخ این سؤالات به زمینه کلی‌تری نیازمند است و آن تعریف حدود حق و قانون و شناسایی مرز قانون‌پذیری و قانون‌گریزی در یک جامعه خاص است. زیرا گاهی «بی‌هنجاری» آنچنان حاکم می‌شود که شناخت حدود حق و شناسایی مرز قانون مفیوم خود را از دست می‌دهد. تحقیق حاضر تلاش دارد زوایای پیدا و پنهان قانون‌گریزی را در جامعه کنونی ایران جستجو نماید و علل و عوامل آن را فاش سازد.

در همه مذاهب اعمال تحریم شده ماهیت واحدی ندارند. بنابراین آیا می‌توان گفت اگر ارتکاب عملی که در یک زمان تخلف‌آمیز شناخته شده است، در جامعه فراگیر شود، آن عمل دیگر جرم نیست؟ یعنی اگر قانون‌گریزی در وسعت تام رخ دهد آیا هنوز می‌توان گفت قانونی شکسته شده است؟

چه میزان وقوع جرایم خاص و یا قانون شکنی در زمینه‌های معین در جامعه به عنوان «نرمال» شناخته می‌شود؟ اگر نظم حقوقی و ضامن عاطفی اجرای آن (تحمل مردم) انعکاس ارزشهای اصلی و زیربنای جامعه باشند، آنگاه لازم می‌شود که در هر جامعه و بخصوص در یک جامعه دینی، چگونگی انطباق

در طول زمان موجب بروز نظم حقوقی می‌گردد.

غالب جامعه‌شناسان در این نکته توافق دارند که نظم حقوقی کاملترین انعکاس ارزشهای اصلی و زیربنایی جامعه شناخته می‌شود. هر چه جامعه بهتر تنظیم شده باشد، نظارت‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی بر گرایشهای فردی محدود و دینیهایی را تحمیل می‌کند، که اعضا جامعه از آن آگاهند و بر آنها گردن می‌نهند.

گفته شد که در همه جوامع جرم واقع می‌شود و در وجدان جامعه ایجاد اختلالی می‌نماید که جامعه خواهان مجازات شخص می‌شود. ولی ماهیت رفتار تخلف‌آمیز یا جرم در همه جوامع یکسان نیست. حتی

انسانی دارای ماهیت واحدی نیستند و به نظر جامعه‌شناسان، چگونگی روبرو شدن جوامع با جرم اساسی‌ترین وسیله شناخت و بازیابی ارزشهای اجتماعی و فرهنگی آنهاست. زیرا لازمه آن که عملی جرم شناخته شود، تعیین مجازاتی در مقابل آن است.

ارتکاب جرم موجب برانگیختن احساسات و عواطف جمعی است. یعنی واکنش جمعی نسبت به رفتارهای خاص نشان می‌دهد که جامعه چگونه کنشی را تحمل نمی‌کند و خواهان تحریم و مجازات عامل چه کنش خاصی است، و تمایل قوی به حفظ چه ارزشهایی دارد. به این ترتیب واکنش جمعی نسبت به رفتارهای اجتماعی،

متسکیو با اعتقاد به همبستگی متقابل پدیده‌های اجتماعی معتقد بود قانون جدای از اخلاق دین، بازرگانی و مهمتر از همه جدای از صورت جامعه نیست. زیرا همه این عناصر از اجزای یک نظام کامل هستند و فقط در تقابل با یکدیگر معنا می‌یابند و قابل درک می‌شوند.

پس قانون در متن یک جامعه معنا می‌یابد. در همه جوامع مردم تمایل به هم‌رنگی و انطباق با جامعه دارند و جامعه‌پذیری منشاء اصلی انطباق اجتماعی است. مردم یک جامعه اطاعت از قوانین و عرف اجتماعی را از یکدیگر در جمع می‌آموزند.

در شرایط عادی لزوماً ترس از اطرافیان یا اقتدار مقامات نیست، که شهروند معمولی را مجبور به پذیرش عرف جامعه می‌نمایند، بلکه در روند جامعه‌پذیری است که عرف به عنوان معیار رفتار مطلوب درونی می‌شود و شخص خود را متعهد به رعایت آنها می‌یابد. مردم به طور معمول می‌خواهند که دیگران آنها را مسوول، محترم و هم‌رنگ جامعه بشناسند.

رعایت قوانین از این قاعده جدا نیست. زیرا قانون نوعی از عرف اجتماعی است، که آنچنان مهم شناخته شده است، که رسماً به منظور کنترل رفتارهای اجتماعی تثبیت می‌شوند، توسط دادگاه‌ها تعبیر می‌شوند و قدرت دولت پشتوانه اجرای آنهاست.

قوانین و یا اکثر قوانین در هنگام وضع، در پاسخ به نیازهای شناخته شده برای کنترل اجتماعی به نحو رسمی ایجاد می‌شوند. «پس قوانین مجموعه ایستایی از قواعد که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند نیستند، بلکه انعکاس استانداردهای تحول‌پذیر صحیح و ناصحیح و چگونگی شناخت تخلفات و جرایم و تعیین مجازات‌ها هستند.»

در این صورت اگر قوانین پاسخگوی نیازها نباشند، پایداری آنها، یا اطاعت از آنها دچار تزلزل می‌شود حتی اگر رفتار مردم قانون شکنی باشد.

عملاً هیچ جامعه‌ای بدون جرم نیست. اما معنا و حدود جرم در جوامع مختلف فرق می‌کند. اعمالی که جرم شناخته می‌شوند در جوامع

ارزشهای اجتماعی بر نظم حقوقی جامعه در طی زمان شناخته شوند. شناخت ارزشهای مسلط جامعه، در واقع شناخت مردم جامعه است. پس بررسی ارزشهای اجتماعی مسلط باید به دور از کلیشه‌ها و قالب‌گرایی‌های ایده‌آل باشد، تا واقعیت اجتماعی و اختلاهای احتمالی جامعه‌آنگونه که هستند آشکار شوند.

قانون‌گریزی و ارزشهای اجتماعی

هر جامعه‌ای در طی زمان و براساس آرمانهای خود یک قالب خیالی از مردم می‌سازد، که بطور مشترک و عمومی پذیرفته می‌شود. ولی نادیده گرفتن شناخت مردم آنچنانکه هستند موجب گسترش شکاف بین الگوی ایده‌آل جامعه و واقعیت عینی شده و در نتیجه تضعیف جامعه را موجب می‌گردد. بخصوص در جامعه‌ای که دارای یک جمعیت بسیار جوان است و بیش از نیمی از جمعیت آن در کمتر از ۲۰ سال گذشته متولد شده‌اند این شناخت ضرورتی مضاعف دارد. شناخت مردم نه به معنای گردآوری آمار حیاتی که به معنای شناخت مردم جوان با آرمانها، نیازها، خواسته‌ها و ارزشهای آنهاست؛ یعنی شناخت همه آنچه که در درون انسان می‌گذرد و بر سیاستگذاریهای کلان برای بقاء جامعه، تأثیر قاطع دارد.

مصاحبه‌ها و مشاهداتی که به منظور شناخت الگوی رفتار حقوقی و ارزشی مردم انجام شد، آنچنان صورت گرفت که جستجوگر طیف گسترده‌ای از دیدگاههای مردم باشد. جستجویی که نشان دهد:

آیا مردم در روابط شخصی خود نیز همان قدر به عرف بی‌اعتنا هستند که به قانون؟

مردم قانون را چگونه ارزیابی می‌کنند؟

ارزشهای مسلط بر رفتار آنها چیست؟

نظر گروه‌های مختلف مردم در نقاط مختلف تهران و کرج با شرایط علمی و حرفه‌ای، در رده سنی بین ۲۰ تا ۴۵ سال به صورت نمونه اتفاقی از طریق مصاحبه و توزیع پرسشنامه گردآوری شد. جمعیت نمونه اتفاقی دیگری از بین دانشجویان در

رده سنی ۲۰ تا ۲۵ سال نیز به عنوان یک گروه مجزا بررسی شدند.

گروه دانشجویان جوان به این دلیل بررسی شدند که به این سوال پاسخ دهیم که:

«آیا قشر جوان دانشگاهی در الگوی رفتار حقوقی خود تفاوت اساسی با بقیه جامعه نشان می‌دهد؟» توجه شود که دانشجویان و به طور کلی قشر جوان در آینده بسیار نزدیک حاکم بر سرنوشت جامعه خواهند بود و ضمناً انتظار می‌رود که این گروه تعمق و تأمل بیشتری نسبت به شرایط و ارزشهای اجتماعی داشته باشند و مهمتر آنکه از نظر قدرت تفکر و تحلیل پیچیده‌تر تحلیل کنند و تأثیر عمیق قانون‌گریزی را بر جامعه درک کنند. در مشاهداتی که در مراجع قضایی، مراکز دولتی و حتی اماکن عمومی انجام می‌شد، رفتارها و واکنشهای متقابل افراد بطور شخصی مورد توجه قرار داشتند. ولی در پرسشنامه‌ها و مصاحبه‌ها نظر افراد، در دو بعد مختلف «شخصی» و «آنچه در جامعه رایج است» مطرح می‌شد. یعنی اشخاص آنچه را که خود به آن باور داشتند و یا آنچنان که خود در شرایط مختلف عمل می‌کردند، را از آنچه در جامعه مطلوب یا جاری است به تفکیک ارزیابی می‌نمودند و یا توضیح می‌دادند.

بطور مثال از افراد خواسته شد که «اهمیت احترام به قانون» را به عنوان یک ارزش فرهنگی در نظام ارزشی خود رده‌بندی می‌نمایند. آنگاه از همین افراد درباره «اهمیت احترام به قانون» آنچنان که در جامعه مشاهده می‌شود، نظر خواهی شد.

به این ترتیب مجموعه‌ای از ارزشهای مذهبی و اجتماعی مورد ارزیابی پاسخ دهندگان قرار گرفت. در مصاحبه‌ها با تأکید بیشتری «چگونگی اطاعت از قانون» و «اهمیت آن» و «حدود قانون‌گریزی» و هر آنچه که می‌توانست زوایای تاریک «قانون‌گریزی» را روشن کند مورد سؤال قرار گرفت.

در مجموع مادر یافتیم که مردم عموماً هوشیار، بانگیزه و در روابط چهره به چهره و روابط شخصی قابل اعتماد بوده و به رعایت اخلاق باور دارند. ولی بدبینی و بی‌اعتمادی به

عنوان یک شاخص اصلی در تمامی مصاحبه‌ها خودنمایی می‌کرد.

فقط ۴۴٪ از مصاحبه‌شوندگان در نظام ارزشی جامعه «صداقت» را در ردیف بالاترین ارزش‌های هسته‌ای می‌شمردند. ولی ۸۳٪ از افراد معتقد بودند که «شناخت افراد با نفوذ» در جامعه فعلی در بالاترین رده ارزشی قرار می‌گیرد.

وقتی از مصاحبه‌شوندگان درباره چرا «دیگران» صداقت را ارزشمند نمی‌دانند، نظر خواهی شد، پاسخ رایج این بود که «چون هر کسی ناچار است هدفهای خود را دنبال کند.» و ۴۸٪ پاسخ دهندگان اقرار داشتند که خود نیز در محیط اجتماعی و روابط غیرمشخصی ناچارند صداقت را تا حدودی نادیده بگیرند.

یک کارشناس ارشد در بخش دولتی (با درجه کارشناسی ارشد) معتقد بود که «اگر مردم بخواهند استانداردهای اخلاق شخصی را در محیط کار و در برخوردهای اقتصادی حفظ کنند، باید تاوان رفتار اخلاقی خود را پس دهند. کارگزاری که برای تصمیم‌گیری براساس استانداردهای اخلاق شخصی در امور روزمره اداری تصمیم‌گیری می‌کند، باید فشارهای ناگواری را تحمل کند و چه بسا که به عنوان مزاحم و یا ناسازگار جابجا شود.»

در جمع‌بندی ۷۵٪ از مردمی که به این سؤال پاسخ دادند، معتقد بودند که در برخوردهای غیرشخصی (اقتصادی - اجتماعی - حرفه‌ای) نمی‌توان اخلاقی را که بر زندگی خصوصی حاکم است، کاملاً متفاوت از زندگی خصوصی و روابط انسانی خارج از حوزه کاری است و در این شرایط «نمی‌شود به دیگران اعتماد کرد.» و یا «کمی پوشاندن حقیقت به کسی صدمه نمی‌زند.»

این افراد قانون‌گریزی را صریحاً لازمه بقا در «بازی بوروکراسی» می‌دانستند.

باید تأکید شود افرادی که چنین نظراتی را ابراز می‌داشتند، کسانی نبودند که لزوماً «متخلف» یا «مجرم» و یا علاقمند به سوء استفاده نامشروع از موقعیت حرفه‌ای یا پایگاه اجتماعی خود

باشند، بلکه صراحتاً چنان رفتارهای نامشروعی را «ناپسند» و «زشت» می‌شمردند.

در این مورد اختلاف نظر ناچیزی بین افرادی که «مذاهب» را در رأس خود قرار می‌دادند، با دیگران یعنی افرادی که احساسات و تعهدات مذهبی کمتری برای خود می‌شناختند، مشاهده می‌شد.

یکی از مدیران بخش دولتی در توضیح این مطلب این چنین استدلال می‌کرد که «دنیای کار، قوانین نانوشته خود را دارد. برای برنده شدن در این بازی باید قوانین را رعایت کرد و این به معنای خیانتکار یا جنایتکار بودن نیست. صرفاً ابزاری است برای رسیدن به اهداف والا تر جامعه. در دراز مدت معلوم خواهد شد که بعضی از این رفتارهای ناگزیر فعلی برای موفقیت بعضی امور جامعه بسیار مفید بوده است.»

اما این بازی داوطلبانه نیست، تا بتوان از بازی خارج شد و عواقب آن را پذیرفت. در برخوردهای بوروکراسی، این حاکمیت بوروکراسی است که شخص را ناگزیر به پذیرفتن اخلاق اجباری بوروکراسی نموده است.

یکی دیگر از نکاتی که در بررسی ارزشهای اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت اهمیت «ثروت و مادیات» بود. بیشتر پاسخ دهندگان ثروت را از نظر خود و جامعه در صدر جدول ارزشی قرار داده بودند.

از پاسخ دهندگان خواسته شد که بعضی از ارزشها رایج جامعه را در یک رده‌بندی براساس اهمیت از یک تا پنج ارزشگذاری نمایند. در این ارزشگذاری بیش از ۷۹٪ از پاسخ دهندگان اهمیت «ثروت و مادیات» را در کنار «شناخت افراد با نفوذ» در صدر نظام ارزشی جامعه قرار داده بودند. تفاوت ارزشگذاری «ثروت و مادیات» در جامعه برای افراد به تفکیک مقیسات مذهبی ناچیز بود.

تقریباً هیچکس ارزش ثروت و مادیات از نظر جامعه را متوسط یا کمتر ارزشگذاری نکرده بود. فقط ۶٪ از افرادی که مذهب را برای خود بالاترین ارزش، «۱» تعیین کرده بودند، برای «ثروت و مادیات» «۵» یعنی کمترین ارزش را قائل شده

بودند. در حالیکه ۵۲٪ از گروهی که مذهب را بالاترین ارزش شخصی شناخته بودند، «ثروت و مادیات» را هم (۱) ارزش نهاده بودند.

در مصاحبه‌ها یک تفسیر رایج این گونه بود: «در حال حاضر اخلاق بازار بر جامعه حاکم است. شاید این یک اخلاق بیمارگونه باشد که مردم به جای رشد روانی و اجتماعی صرفاً به مادیات متصل باشد. ولی فعلاً "چاره‌ای جز این نیست. اگر کناره بگیرد، بیشتر ضرر می‌کند.»

یکی دیگر از پاسخ‌های معمول چنین بود که «همه حق دارند که در برخورد‌های اجتماعی و حرفه‌ای به بقاء خود بیندیشند. حتی اگر بخواهید به دیگران کمک کنید، باید از نظر مادی تأمین باشید.»

در جمع‌بندی به نظر می‌رسید که غالب این پاسخ دهندگان معتقد بودند که: «اگر همه افراد جامعه در تلاش برای داشتن هستند، من نیز چاره‌ای جز این ندارم.» معنای تلویحی این استدلال آن است که همه افراد جامعه در تلاش‌های روزمره خود حق دارند که نافع شخصی خود را به هر قیمتی حفظ کنند.

این حق شامل آن است که هیچکس متعهد نیست که کاری را انجام دهد که با خواسته‌های شخصی وی هماهنگ نیست. مهمتر آنکه کسی که در بازار کار و برخورد‌های اجتماعی غیرشخصی پای بند قانون‌پذیری، شرافت، صداقت و انصاف باشد، متضرر می‌شود.

در نهایت اگر منظور از قانون‌پذیری، پذیرفتن وجود یک فضای صادقانه و منصفانه بین اشخاص است، مردم تعهدی به آن ندارند، حتی اگر فکر می‌کنند که خود به صداقت و انصاف معتقدند.

به عبارت دیگر بیشتر افراد جامعه در تلاش‌های خود پیرو یک مجموعه مقررات ناوشسته هستند که شاید مطابق قانون رسمی هم نباشد ولی به عنوان بعضی اصول پذیرفته شده عمومی بر رفتارها حاکم است. اما در مورد این که این مجموعه «قوانین ناوشسته» چگونه بر جامعه حاکم شده است، نظر رایج از زبان

یک قشر تحصیل کرده‌تر این گونه خلاصه می‌شود:

«در حال حاضر اصول بازار، و اصول بوروکراسی دولتی در برخورد‌های اجتماعی حاکم هستند. این اصول لزوماً بر اصول اخلاق مذهبی منطبق نیستند. ولی بهر حال اگر اخلاق فردی و مذهبی در قوانین و مقررات حاکم بر بوروکراسی دولتی منظور نشده باشد، نمی‌توان انتظار داشت که ارباب رجوع و یا کارمند ساده بوروکراسی آنرا جبران نمایند.»

جمع‌بندی بعضی اظهارنظرهای مشابه چنین است: «در شرایطی که زندگی تابع مادیات و رقابت سخت برای گردآوری ثروت و پایگاه اجتماعی است، روابط انسانها در جامعه مدنی یک بازی است که تابع استراتژی خاص خود است و شرایط این بازی را مسؤولان بوروکراسی و تکنوکراسی تعیین می‌کنند. مردم فقط بازیگرانی هستند که شاید اجباراً در این بازی مشارکت می‌کنند و برنده کسی است که اشارات را خوب بفهمند.»

«شناختن اشخاص بانفوذ» حتی برای کسانی که خود را مقید به اصول مذهب می‌دانند در صدر نظام ارزشی است. بخشی از مردم شناختن اشخاص بانفوذ را در صدر نظام ارزشی جامعه می‌دانند، ولی خود شخصاً این نکته را ارزش والایی نمی‌دانند. ولی اهمیت آنرا قابل انکار نمی‌دانستند.

کمتر از ۲۰٪ افراد شناخت اشخاص بانفوذ را در نظام ارزشی شخصی ۵۰٪ ارزشگذاری نموده بودند. در حالیکه تقریباً همه آنها معتقد بودند که شناخت اشخاص بانفوذ قاطعانه راه‌گشای پیشرفت اجتماعی است.

جلوه‌های قانون‌گزینی

یک احساس قوی مسؤولیت‌پذیری و قانون‌پذیری بطور متقابل از طرف اعضای جامعه و مدیران جامعه لازم است تا جامعه موفق بماند. هر جامعه‌ای با گستره‌ای از مشکلات روبروست که سلامتی آن را تهدید می‌کند. پیشرفت فقط در صورتی مقدور خواهد بود که مردم و مدیران بطور فعال در حل مشکلات جامعه شریک باشند. ولی

متأسفانه نوعی بدبینی علیه حاکمیت حق و قانون و امکان احقاق حق در جامعه امروز شکل گرفته است، که موجب شکافی بین مردم و قانون شده است.

در یک نظرخواهی که به صورت مصاحبه انجام یافت، در پاسخ به این سؤال که در چه صورتی قانون را مراعات می‌کنند، ۴۴٪ از مردم تحت هر شرایطی اطاعت از قانون را واجب می‌دانسته‌اند. (نکته جالب توجه آن بود که همه این افراد زن بودند.) بقیه پاسخ دهندگان را برای مراعات قانون قابل بودند.

در مورد اهمیت اطاعت از قانون تقریباً ۷۳٪ از پاسخ دهندگان وجود قانون‌گزینی را در جامعه انکار می‌کردند، ولی در مقابل ۲۶٪/۸ معتقد بودند که اصلاً «در جامعه امروز قانون بی‌ارزش و بی‌تأثیر است.

۲۹۹٪ از مصاحبه‌شوندگان اقرار داشتند که در امور روزمره اداری و اجتماعی و حرفه‌ای خود با تکیه بر نظرات و شیوه‌های خاص شخصی رفتار می‌کنند و هیچ مشکلی یا موضوعی را از روال «قانون» انجام نمی‌دهند.

فقط ۲۰٪/۶ از پاسخ دهندگان معتقد بودند که حاکمیت قانون را بر زندگی شخصی خود می‌پذیرند و تا حدی که موجب آسیب عمده‌ای به زندگی آنها نشود، به قانون احترام می‌گذارند.

تقریباً ۹۷٪ پاسخ دهندگان موارد ذیل را شرط لازم برای پذیرش قانون می‌دانستند:

عدم تبعیض در اجرای قانون
ضمانت اجرای قوانین
مناسب بودن و کارایی قانون
احترام سیاستگذاران به قانون
گروه محدودتری «احترام به قانون» رانیز پیش شرط قانون‌پذیری مردم می‌دانستند. بالاخره تقریباً ۷۵٪ از پاسخ دهندگان «فقط» به قانونی احترام می‌گذاشتند که «نفع شخصی» آنها را تأمین کند.

نداشتن اطلاعات کافی در مورد قوانین موضوع چشم‌گیری نبود، اما دریافت پیامهای متناقض درباره معنای قانون، باورها و عملکردهای اجتماعی متناقض دولت، اختلال و فساد بوروکراسی و بالاخره به هزینه‌های اقامه دعوا و

اقدام از طریق قوه قضاییه مواردی بودند که مصاحبه‌شوندگان براساس تجربه‌های شخصی به عنوان علل قانون‌شکنی عنوان می‌کردند.

ولی تبعیض در اجرای قانون و قانون‌گزینی سیاستگذاران مهمترین مواردی بودند که اکثر پاسخ دهندگان غیرقابل توجه می‌یافتند.

قانون‌گزینی مدیران اجتماعی

یکی از حادترین جلوه‌های قانون‌گزینی در جامعه، زمانی است که مسؤولان جامعه با عمل، کلام یا سکوت خود نسبت به قوانین بخصوص قانون اساسی بی‌اعتنایی کنند. هرگاه یکی از مدیران جامعه قانون‌شکنی را سهل بگیرد یا خودسرانه اقدامی نماید که توجیه قانونی نداشته باشد، پیام قدرتمندی به جامعه فرستاده است که باورهای بدبینانه مردم، و تردیدها و باورهای منفی آنها را در مورد ضمانت‌اجرائی قوانین و مقررات تقویت می‌کند.

یکی از مواردی که به ویژه مورد تأکید دانشجویان بود، فرا قانون خواندن شخصیت‌های سیاسی بود: «علیرغم محرز بودن حرمت همه مسؤولان، هیچ شخصی فراتر از قانون نمی‌تواند باشد، بخصوص کسی که براساس قانون اساسی منتخب مردم باشد.»

در جمع‌بندی گفته‌ها به نظر می‌رسد «پیامی که مردم دریافت می‌کنند ادای احترام به یک شخصیت خاص نیست، بلکه بی‌حرمتی به قانون اساسی است و اینکه قدرت و حرمت قانون اساسی هم محدودیتی دارد.»

مواردی دیگری که به عنوان اثبات قانون‌شکنی مسؤولان طراز اول ذکر می‌شد و به نظر مصاحبه‌شوندگان همه پیام قانون‌شکنی سیاستگذاران هستند، به این ترتیب ذکر شدند:

اختلاسهای بانکی
دخالت نیروهای انتظامی در انتخابات قوه مقننه و مجریه
دخالت قوه مجریه در انتخابات قوه مقننه
شرکت اعضای خانواده‌های شخصیت‌های سیاسی در امور مهم سیاسی و اقتصادی کشور
در مصاحبه‌هایی که با مراجعان سازمان مخابرات و شهرداری

بعضی دفترخانه‌های رسمی به عمل آمد، عموماً مبالغی (حداقل پنجاه هزار تومان) برای انجام اموری که جزو وظایف معمولی و اصلی این مراکز است را بسیار عادی می‌دانستند. حتی کارشناسان ارشد مراکز نیز انکار نمی‌کردند که این مبالغ بین مراجعان و کارمندان تبادل می‌شود.

اینگونه مدیریت بدون رعایت قیود و اصول اخلاقی و اجتماعی موجب ایجاد موجی از بی‌اعتمادی غیرقابل توجیه و مخرب شده است. وقتی مردمی که علائق مذهبی را در اولویت نظام ارزشی خود تعیین کرده‌اند، صداقت را در پایین تر رده نظام ارزشی قرار می‌دهند، نشان دهنده نوعی دوگانگی اخلاقی - ارزشی حیات مدنی است.

در مصاحبه‌هایی که با بعضی مسؤولان به عمل آمد، آنها سکوت در مورد فساد اداری مدیران و یا کارشناسان را نوعی نیاز موقتی جامعه می‌دانستند. یکی از مسؤولان معتقد است که: چشم پوشی بر خطاهای مسؤولان و جابجا کردن آنها در مسؤولیتها، برای حفظ حرمت مسؤولان لازم است، زیرا این گونه اشتباهات در مشاغل حساس غیرقابل احترام است... «و یکی دیگر از مدیران یک مرکز دولتی برخورد با مسؤولان را دور از شان مسؤولان جمهوری اسلامی می‌دانست و انجام آنرا موجب تبلیغ سوء علیه انقلاب اسلامی می‌خواند.

مدیران جامعه همیشه در سهایی در زمینه اخلاقیات مذهبی و اجتماعی ارائه نموده‌اند، بخصوص زمانی که سکوت اختیار نموده‌اند. بعضی شرایط موجود مردم را سردرگم می‌کند که چه چیز ارزشمند است، چه چیزی مقدور

است و چه رفتاری مشروعیت دارد. زمانی که مدیران جامعه سکوت می‌کنند، و آنچه را که مدیران جامعه نادیده می‌انگارند، پیامهای قدرتمندی به ملت می‌فرستد؛ سکوت، چشم پوشی کردن و اغماض حتی اگر غیر عمدی باشد، تأثیر بسیار دارد.

وقتی یک جامعه دینی از روبرو شدن با دوگانگی‌های اخلاقی احتراز می‌نماید، از اساسی‌ترین تعهد خود یعنی هدایت اخلاقی جامعه، تخلف نموده است. زیرا تصویری از بی‌تفاوتی اخلاقی به جامعه ارائه می‌شود. در نهایت آنچه صریحاً مورد بحث قرار نگیرد، به مباحث در گوشی و شایعات واگذار می‌شود.

اینگونه، مباحث جدی اخلاق اجتماعی، در حد شعارهای ساده‌انگارانه و بی‌ارزشی که شایسته جامعه‌ای که خود را متعهد به پروردن اندیشه اسلامی می‌داند نیست، پایین آورده می‌شود.

افکار عمومی به تلخی متوجه اوج گرفتن قانون‌گریزی مدیران مراکز و سازمانهای گوناگون است. اما مردم آنگاه که از وقایعی چون هدیه غیرقانونی یک بانک به یک نشریه خصوصی، اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی، سوءاستفاده متعدد در بانکهای دولتی، واگذاری غیرقانونی صنایع به بخش خصوصی، واگذاری مشکوک خودروهایی دولتی و تخلفات مالی در یکی از بنیادها، دخالتهای قوه مجریه در انتخابات قوه مقننه، تخلفات بیشمار شهرداری در انتخابات مختلف، صحبت می‌کنند، از بی‌اعتمادی به بورورکراسی سخن می‌گویند. مردم مسؤولیتهای

اجتماعی خود را تحت تأثیر این وقایع می‌دانند، نه حاکم بر این وقایع. در اکثر مصاحبه‌ها کارشناسان و تکنیسینهای مخابرات و شهرداری وزارتخانه‌ها، مسائل فوق به عنوان توجیه رفتار خود اشاره می‌کنند. مردم معتقدند که مقابله فردی با این مسایل به معنی قربانی شدن فردی و ساده‌لوح جلوه کردن است، بدون آنکه شناسی به موفقیت وجود داشته باشد.

جرایم یقه سفیدها

ادوین ساترلند، تئورسین جرم‌شناسی معتقد است، که بعضی جرائم توسط افراد ثروتمند و محترم جامعه در طی فعالیت‌های حرفه‌ای آنها انجام می‌شود. وی این فعالیتها را به جرایم سازمان یافته تشبیه می‌کند، زیرا غالباً از طریق پایگاه شغلی فرد و در نقش شغلی انجام می‌شود.

جرایم یقه سفید شامل هر نوع جرمی می‌شود، که افراد، شرکتهای و مراکز تجاری و تولیدی تحت پوشش حرفه‌ای خود انجام دهند؛ مثلاً عدم پرداخت بدهی مالیاتی، تقلب در خرید و فروش سهام، رشوه، جعل، تبلیغات غیرواقعی و جرائم کامپیوتری. این گونه جرائم نه تنها هزینه اقتصادی بسیار در بردارند بلکه هزینه اجتماعی و اخلاقی آنها بسیار بالاست.

اگر کسانی که در رأس ساختار اقتصادی و اجتماعی هستند، به قانون بی‌اعتنا باشد، اقشار پایین تر جامعه به راحتی پیروی می‌کنند. تقریباً با هر معیاری (هزینه مادی، یا تأثیر قانونی، اخلاقی، مذهبی) جرایمی که توسط مدیران و مسؤولان اجتماعی صورت می‌گیرد، تلفات و هزینه بسیار

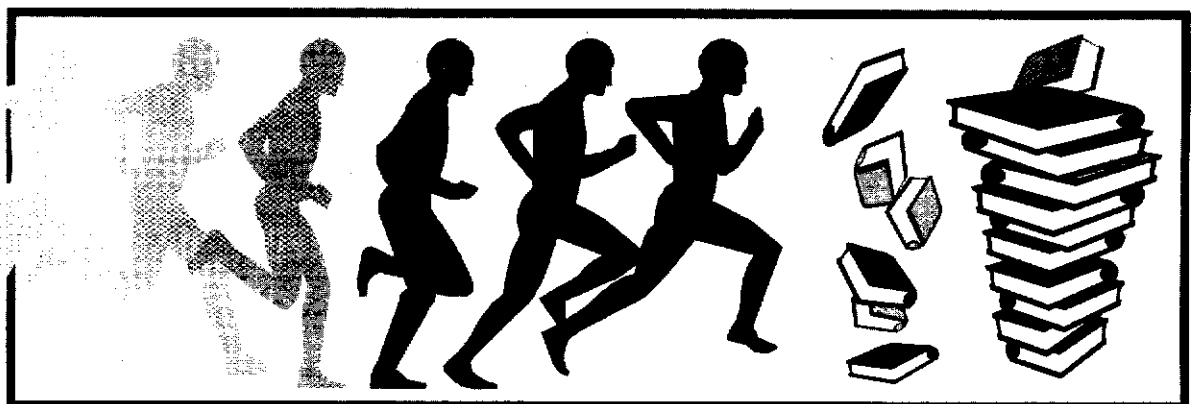
سنگین تری نسبت به جرایم مردم معمولی دارند.

با توجه به هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی سنگین جرایم یقه سفید، انتظار می‌رود که سیستم قضایی با این جرایم بطور جدی برخورد کند، ولی نگاهی به سوابق وقوع این جرایم نشان می‌دهد که معمولاً با جابجایی شغلی و در موارد نادر با جرایم نقدی، مسئله خاتمه یافته تلقی می‌شود.

بعضی واکنشهای قوای سه‌گانه نسبت به قانون شکنی‌های کارگزاران دولتی، نظیر اختلاسهای بانک صادرات و یا تخلف شهرداری در انتخابات (دخالت‌های قوه مجریه در انتخابات قوه مقننه) باعث شده که مردم تصور کنند، قوانین اعتبار چندانی ندارند. بعضی وقایع نظیر رسوایی‌های مالی، خصوصی سازی بی‌رویه صنایع دولتی، و مسائل مالی شرکتهای تحت پوشش وزارتخانه‌ها، مردم را هشیار می‌سازند، که بعضی نخبگان سیاسی و دولتی کاملاً قابل اعتماد نیستند. بنابراین مردم به خود حق می‌دهند که هرگونه مقدور باشد، طی طریق کنند.

قانون‌گریزی و از خودبیگانگی فرهنگی

در مجموع تحلیل‌های آماری و مشاهدات نشان می‌دهند که قانون‌گریزی یا بی‌اعتنایی به قوانین مدنی در بین اقشار مختلف مردم پراکنده است، و محدود به قشرهای خاص حرفه‌ای، تحصیلی و طبقاتی و یاسنی خاص نمی‌شود. تقریباً همه گروههای اجتماعی شامل طبقات مرفه و تحصیلکرده و مسؤولان مرتکب قانون شکنی می‌شوند. یک توضیح اجتماعی برای



نبودن یک الگوی خاص برای شناخت ویژگیها و سوابق اجتماعی افرادی که مرتکب قانون‌گریزی می‌شوند، گستردگی از خود بیگانگی و فضای بی‌اعتمادی و بدبینی است. احساس فقدان یک سیستم محکم و قابل اعتماد و عدم ضمانت اجرایی قوانین، موجب نوعی عجز و استیصال، نبودن عرف صحیح، و بی‌معنا بودن قوانین حاکم بر رفتارهای روزمره شده است.

بسیاری معتقدند که پای بندی به قانون، منافع و حتی نیازهای آنها را تأمین نمی‌کند، پس چرا باید آنرا اطاعت کنند. و بیش از ۹۷٪ مردم در پاسخ به پرسشنامه‌ها باور داشتند که «قوانین ضمانت اجرایی ندارند.» یا «برای همه به یکسان اجرائی شوند.» «اگر تبعیض نبود، حاضر بودند که قوانین را رعایت نمایند.»

از خود بیگانگی مثل بی تفاوتی نیست، وقتی مردم بی تفاوت هستند فرقی نمی‌کند که حاصل یک جریان چیست. ولی وقتی دچار از خود بیگانگی می‌شوند، به نتیجه کار اهمیت می‌دهند اما احساس نمی‌کنند که فرآیند انجام آن به نتیجه مربوط باشد. چرا مردم دچار از خود بیگانگی می‌شوند؟ بخشی از علت آن است

که سیستم عملاً آنچنان به آنها آموخته شده که باید کار کند، کار نمی‌کند. روال امور اجتماعی و عوض شدن ارزشها عملاً مردم را دچار از خود بیگانگی کرده است.

در شرایطی که یک قشر قدرتمند اجتماعی می‌تواند با گسترش اموال، سرمایه و حیثه اقتدار مالی، و سیاسی، منافع خود را گسترش دهد، توزیع ناعادلانه منابع و امکانات موجب می‌شود که قدرت اجتماعی و اقتصادی دیگر اقشار جامعه با تفاوت بسیار پایین نگاه داشته شود.

فعالیت‌های اجتماعی آنچنان تنظیم شده‌اند که گروه‌های وسیع اجتماعی خواسته‌های مطلوب و اهداف جامعه را پذیرفته‌اند، ولی قدرت کافی برای کسب خواسته‌ها و شاید نیازهای خود را ندارند. آسیب‌های روانی و اجتماعی ناشی از اینگونه شکاف اجتماعی احساس «از خود بیگانگی را بر قشر ضعیف‌تر چیره می‌نماید.»

نابرابری اقتصادی و احساس دست نیافتنی بودن هدف جامعه، افراد را دچار نوعی بی تفاوتی می‌کند. کندی در کار، غیبت از کار، استراحت‌های طولانی در ساعات کار، و بعضی رفتارهای مخرب در محیط کار، نظیر کارشکنی در امور ایاب‌رجوع از نمادهای این احساس بی تفاوتی است. فقر، درآمد کم، فراگیری مشاغل کاذب، احساس از خود بیگانگی در مجموع اشخاص را تشویق به رفتار تخلف‌آمیز می‌کند.

بخشی از مصاحبه‌ها و پرسشنامه‌ها مربوط به شرایط روانی فرد و جامعه می‌شد.

اهمیت ایستادگی بر باورهای خویش و آرامش درونی دو عنوان اصلی بودند. در پاسخ چگونگی اهمیت ایستادگی بر باورهای خویش، «آنچنان که در جامعه مشاهده می‌شود»، فقط ۳۷/۵٪ از پاسخ دهندگان این موضوع را در رده «۱» تعیین کرده بودند. در مقابل ۱۷/۵۶٪ معتقد بودند که ایستادگی بر باورهای خود، در جامعه فعلی در مقایسه با دیگر ارزشهای اجتماعی هیچ اهمیت خاصی ندارد و آنرا در پایین‌ترین رده ارزشی قرار داده بودند. آرامش درونی در مجموع ناشناخته‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین ارزش، در مجموعه ارزشهای شخصی و اجتماعی قرار گرفت.

فقط ۱۲٪ از کسانی که اهمیت مذهب را در زندگی شخصی در صدر ارزش‌های شناختند، به اهمیت آرامش درونی برای خود اهمیت بالایی «۱» می‌دادند. ۱۷٪ از کسانی که اهمیت مذهب در زندگی شخصی را در نظام ارزشی «۱» تعیین کرده بودند، آرامش درونی را در پایین‌ترین رده یعنی «۵» قرار داده بودند.

در عین حال ۷۶٪ از همین پاسخ دهندگان یعنی کسانی که اهمیت مذهب را برای خود در صدر قرار می‌دادند، اهمیت «آرامش درونی» در جامعه را زیر متوسط یعنی «۴» و «۵» شناسایی می‌کردند.

این گونه تصورات حتی اگر مبالغه‌آمیز باشند بر رفتار مردم و پذیرش قانون تأثیر می‌گذارند، و فضایی را ایجاد می‌نمایند، که ممکن است پیامدهای اجتماعی مخربی داشته باشد.

با توجه به همه مشکلات و چالش‌هایی که یک جامعه دینی در زمان حال با آن روبروست، مقابله با آنها فقط در صورتی مقدور است که مردم فعالانه برای حفظ حاکمیت قانون و استحکام حیات مدنی بکوشند.

مدیران جامعه دینی این فرصت را دارند که بین تفکر الهی و حیات مدنی پیوندی خلق نمایند. اگر چنین نباشد، حاصل هر سیاستی یک شکست خواهد بود و یک تراژدی برای جهان اسلام.

